

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

ارسالی یک هوادار پورتال.

در پورتال پرجاذبه "افغانستان آزاد- آزاد افغانستان" نوشته ای از زبان شخصی به نام آقای محمد صالح عبید به نشر رسیده که توجه را به خود جلب میکند. این نوشته در چند سطر اولش به تبلیغ شخصیت خود نویسنده میپردازد. ولی سطرهای بعدی با ارائه معلومات ناقص و احکام نادرست و جانبدارانه آن تبلیغات را مغشوش میسازد. به هر حال این مسأله برای من مهم نیست. و اما در مورد معلومات غلط و یا ناقص آقای عبید از جریان "شعله جاوید" بر آن شدم تا معلوماتی را خدمت ایشان و خوانندگان عزیز تقدیم بدارم و در این ارتباط چه نوشته ای بهتر از این:

یادداشتی از : ش. آهنگر

... از اینجا از دل تاریک این زندان درد انگیز

شکستم این سکوت تلخ

تا بار دگر خوانم

" که مرگ ما پر قو نیست

کوه است و گران

سنگ است. " (شهید رستاخیز)

**" شعله ای " کیست ؟**

**چرا برخی ها هر مخالف شانرا " شعله ای " میگویند؟**

بیشتر از سه دهه است که رژیمها، جریانات و گروههای مختلف ارتجاعی در قدرت و در انتظار قدرت، مخصوصاً پرچم و خلق و اخوانی ها (۱) هر وقت بخواهند کسی و یا گروهی را خطرناک، قابل طرد و محکوم به محرومیت از هرگونه حق و حقوق سیاسی و مدنی معرفی کنند، با دست و دل باز و غیر مسؤولانه آن را " شعله ای " میگویند. به تصور این مدعیان جفاکار همین که آنها به کسی تاپه "شعله ای" زدند، دیگر ضرورتی به استدلال و منطق نیست. شنونده و یا خواننده با دیدن صفت "شعله ای" متهم را قابل مجازات، طرد و محرومیت از هر حق میبندد و بدون شک

مدعیان راحق به جانب می‌شناسد(!؟) این تصور باطل در عده ای آن قدر جان گرفته بود که حتی گلبیدین برای کوبیدن مسعود هم او را "شعله ای" می‌گفت و یا رهبران تنظیم‌های مزدور ساخت پاکستان و ایران وقتی می‌خواستند یکدیگر را بکوبند "شعله ای" معرفی می‌کردند. هستری ضد "شعله ای" در کشورهای همجوار نیز سرایت داده شده بود و در ایران و پاکستان هم هر کسی که حلقه تنظیم‌های وابسته به این کشورها را به گردن نمی‌انداخت، تاپه "شعله ای" می‌خورد و در آنصورت یا زندانی شده و یا به ترک آن کشورها مجبور میشد و یا ترور می‌گردید. سخن کوتاه خلقی - پرچمیها و تنظیم‌های جهادی ساخت پاکستان و ایران از تاپه "شعله ای" به طور ویژه برای تحقیر، توهین، طرد، زندانی کردن، شکنجه و حتی کشتن عده ای جوانان آزاده که در برابر ظلم، تجاوز، زورگویی و میهن‌فروشی تسلیم نشده و نمیشوند استفاده کرده و میکنند، و در قدم دوم به حریفان سیاسی همانند خود نیز مهر "شعله ای" را می‌زنند. نسل جوانی که سنش در حدود ۳۰ سال است شاید بپرسند این "شعله ای" چیست؟ شاید هم برخی‌ها تصور کنند که "شعله ای" به آدمهای خطرناک و یا مورد غضب و ازین قبیل‌ها گفته میشود.

حال من می‌خواهم برای نسل جوانیکه شناخت مستقیم از جریانات سیاسی کشور ندارد مختصرمعلوماتی، ولو قطره ای از دریا، در باره جریان سیاسی که به نام جریان "شعله جاوید" مسما است و طرفداران آنرا به نام "شعله ای" می‌گفتند ارائه نمایم. تا از یکسوا این عزیزان به شاخه از جریانات سیاسی کشور شان آشنا شوند و از سوی دیگر بدانند که سیاست بازان حاکم در سه دهه سیاسی کشورچه مغرضانه و عقده‌مندانه دشمن فرضی می‌سازند و به آن هویت بد می‌چسبانند و بعد مردم را به آن تاپه می‌زنند. یعنی اینکه چه سوء استفاده‌های جفاکارانه از تاریخ و از غیاب یک جریان سیاسی میکنند. همینجا متذکر می‌شوم که غرض ازین یادداشت هرگز "شعله ای" ساختن کس نیست چه دیگر رسماً جریانی به نام "شعله جاوید" وجود ندارد و هرنوع ادعای موجودیت سازمان و جریانی تحت این نام سوء استفاده و اغواگری بازار سیاست میباشد. زیرا این جریان ۳۴ سال قبل به مثابه یک جریان واحد تجزیه و منحل شده و فقط خطوط کلی فکری آن در وجود نهادهای گوناگون دارای مشی و برنامه‌های مختلف ادامه یافته است. هکذا برخی از رهروان و تربیت‌یافتگان این جنبش با وجود عدم حضور آن به حیث یک جریان در جامعه، سنن والای این جنبش را به صورت انکارناپذیری با راست کاری، معنویت انقلابی، وطن پرستی و مردم دوستی فداکارانه و با پرداختن بهای گزاف گذشتن از جان و آرامش خود، حفظ کرده اند. همچنان قصد ندارم بگویم جریان "شعله جاوید" هیچ نقص و کمبودی نداشته است. این جریان مانند هر جریان سیاسی دیگر از ضعف‌های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی و سبک کار نادرست رنج میبرد که همین ضعف‌ها منجر به تجزیه آن شد. نگارنده این سطور از سال ۱۳۴۷ ش یعنی از پیدایش این جریان یکی از رهروان آن، ولی از سال ۱۳۵۰ ش از منتقدین همان کمبودها بوده‌ام. و اما برویم بر سر اصل موضوع :

دهه چهل شمسی مطابق دهه ۱۹۶۰م دهه جنبشهای دموکراتیک و آزادیخواهانه در سراسر جهان بود. درین دهه از امریکای لاتین تا آسیا و از شاخ آفریقا تا اروپا جنبش‌های حق طلبانه موج میزد و ملیونها انسان زحمتکش و استعمارزده در سراسر گیتی به حرکت آمده و به شیوه‌های مختلف خواستار آزادی و حقوق سلب شده‌شان از حاکم مستبد بومی و حامیان امپریالیستی آنها میشدند. تظاهرات، اعتصابات و جنبشهای مسلحانه آزادیبخش در گوشه و کنار جهان پشت امپریالیسم و ارتجاع جهانی را به لرزه درآورده بود.

کشورما افغانستان نیز که زیر فشار عوامل مختلف داخلی آستن تحولات سیاسی-اجتماعی بود و خواهی نخواهی از جنبشهای جهانی نیز اثر برمیداشت میبایست از کرختی و ایستائی چندین ساله ای که در نتیجه استبداد کور سلطنت و نظام فئودالی حاکم بر او تحمیل شده بود بر آید و در کنار سایر ملل دربند گیتی به حرکت آمده و فریاد گره شده درگلویش را رها سازد. افراد، شخصیت‌ها و محافل روشنفکران وطن پرست و مترقی در شهرهای مختلف و در مرکز

کابل در تکاپوی ایجاد حرکتی بودند که پاسخ گوی نیاز زمان باشد. و این درست زمانی است که جنبش های چپ در سطح جهان از نفوذ قابل ملاحظه ای برخوردار اند و حرکات راست روانه که در خدمت ارتجاع و امپریالیسم قرار داشتند در بین مردم هواداران خود را از دست میدادند.

از سوی دیگر سوسیال امپریالیسم شوروی ( ۲ ) با سوء استفاده از نام انقلاب و سوسیالیسم میکوشید از این جنبش های جهانی به نفع خود بهره برداری کند و لذا باشاخک گذاری و زمینه سازی برای صدور سرمایه متمرکز بوروکراتیکش در کشورهای عقب نگهداشته شده آسیا، افریقا و امریکای لاتین دست به ایجاد گروهها و تشکلات ریویزیونیستی (۳) و ستون پنجمی خود میزد و سیمارق وار درین کشورها حزب یا سازمان میرویانند و گردانندگان آنرا به مثابه فرمان برداران خود زیر پوشش کمک های اقتصادی - سیاسی و ایدئولوژیک قرار میداد، که افغانستان نیز جزء همین برنامه بود.

سردمداران شوروی که از سالهای قبل زمینه نفوذ و کارکرد سیاسی خود را با ایجاد پروژه های اقتصادی - فرهنگی و اهدای قرضه های بزرگ به دولت افغانستان مساعد کرده بودند، با یک پلان حساب شده و برنامه تدوین شده از مسکو، در زد و بند با سردار داوود، "حزب دموکراتیک خلق" را به دست بدنام ترین و سرسپرده ترین اجیران خود به عنوان ستون پنجمی شان در افغانستان بنا نهادند و آنرا یک شبه در عرصه سیاسی مطرح و حتی به پارلمان فرستادند. بحث روی نحوه ایجاد حزب دموکراتیک خلق و شرح ماهیت مزدورمنشانه آن از محورکار این صحبت بیرون است. یادآوری مختصر ما از این فاجعه درد انگیز تاریخی به منظور شناسائی انگیزه هائی است که به تصور ما در سرهم بندی جریان "شعله جاوید" اثر گذاشته است. چه گردانندگان "شعله" با شناخت نسبی ماهیت سوسیال امپریالیسم شوروی نفوذ آنرا در کشور ما خطر ناک میدیدند و لذا در تقابل آن دست به ایجاد حرکتی همگانی زدند. از این جاست که اعلام وجود "حزب دموکراتیک خلق" و راه افتادن سروصدائی از این کانال به قول بیشتر رهبران "شعله ای" آنزمان یک انگیزه موثر گردهمائی محافلی از روشنفکران مستقل در تقابل با آن شد. و بالآخر منجر به ایجاد "سازمان جوانان مترقی" یا (س . ج . م) به مثابه بزرگترین گروه چپ گردید ( میزان ۱۳۴۴ ش ) که هسته مرکزی جریان " شعله جاوید " را میساخت. این سازمان نامش را از همه، من جمله از عده ای از بهترین افراد و حتی رهبران جریان " شعله " مخفی کرد و هرگز تا تجزیه جریان، خود را به نام "سازمان" مطرح نکرد.

سازمان جوانان مترقی محور اصلی مبارزه اش را مبارزه با ریویزیونیسم و حزب دموکراتیک خلق قرار داده بود. در سند درونی تصویب شده در جلسه همگانی این سازمان که آنرا به نام مخفف "آب" یعنی آئین نامه و برنامه یاد میکردند نیز این هدف صریحاً ذکر شده بود. سازمان جوانان مترقی در واقع از محفل اکرم یاری و محفل دکتورهادی محمودی به وجود آمد. این دو محفل بدون افشای هویت سازمانی شان در سال ۱۳۴۶ ش موفق شدند توافق محافل انجینر محمد عثمان و شاهپور را نیز حاصل کرده و مشترکاً به مسؤولیت دکتور رحیم محمودی که او نیز عضو (س . ج . م) نبود، اولین جریده به نام "شعله جاوید" را به تاریخ پانزدهم حمل ۱۳۴۷ ش در مطبوعه دولتی منتشر کرده و آنرا ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین خواندند. با انتشار این جریده شخصیت ها و محافل دیگری نیز مؤید آن شدند که از جمله میتوان از محفل عبدالاله رستاخیز و عده ای دیگر نام برد.

این جریان یعنی جریان دموکراتیک نوین که آنرا به نام نشریه اش جریان "شعله جاوید" مینامیدند، به تاریخ ۱۱ ثور ۱۳۴۷ ش مطابق اول ماه می ۱۹۶۸ م با تجلیل روز کارگر در حرکت علنی تظاهرات خیابانی که از پوهنتون کابل آغاز شد تبارز علنی کرد. ظهر همان روز از فابریکه حجاری - نجاری کابل صف خود را از خلقی - پرچمی ها جدا ساخته و در فابریکه جنگلک به حمایت عده زیاد کارگران، گروه کوچک خلقی - پرچمی ها را از فابریکه بیرون

انداخت و خود با کارگران رهسپار شهر شد. درین روزداکترهادی محمودی و عبدالاله رستاخیز به حیث سخنرانان اصلی در رأس آن قرار گرفتند.

از همین روز به بعد در فابریکه جنگلک به رهبری این جریان اعتصاب و تظاهرات راه افتاده، طرح ایجاد اتحادیه کارگری و بلند رفتن معاش کارگران مطرح شد. چون این خواسته ها برآورده نشد، لذا تظاهرات همه روزه از صبح تا شام ادامه می یافت و شخصیت هائی مثل انجینر عثمان، دکتور بنیاد، قاسم واهب و تنی چند دیگر نیز بر سخنرانان قبلی افزوده میگشتند.

در پاسخ به این حرکت دولت عده ای از کارگران را زندانی کرد و بعد هم در روز ۲۵ جوزای ۱۳۴۷ ش پولیس وحشیانه بر تظاهرات حمله نمود. همپای آن دولت شماره یازدهم جریده "شعله جاوید" را توقیف کرد و دیگر هرگز به این نشریه اجازه نشر داده نشد.

اکثریت رهبران جریان "شعله جاوید" از تظاهرات، محل کار و یا خانه های شان گرفتار و به حبس های طویل المدت محکوم گردیدند. کسانی که در اولین محکمه از شش تا سیزده سال محکوم شدند عبارت اند از: انجینر عثمان استاد فاکولته ساینس، داکتر هادی محمودی متخصص داخله (توبرکلوز)، عبدالاله رستاخیزمحصل ممتازفاکولته ادبیات، دکتور عین علی بنیاد استاد فاکولته طب، دکتور سیدکاظم دادگراستاد فاکولته طب، سید بشیر بهمن محصل فاکولته حقوق و عده ای دیگر که اکثراً شخصیت های دانشمند و روشنفکر، خوشنام، با نفوذ و صاحب کار و وظیفه بودند. کسانی که همه نعمات و امتیازات زندگی خود برای احقاق حق مردم و کارگران کشور خود گذشتند.

ازین به بعد جریان "شعله جاوید" ضمن تظاهرات در طرح و تدارک ساخت اتحادیه محصلان و متعلمان نیز شرکت میکرد. این جریان در همه عرصه ها از خلق و پرچم واخوانی ها پیشی میگرفت و با اکثریت کامل مطرح بود. این جریان خیلی زود توانست موج عظیم انسانهایی را که فریاد شان در گلو گره شده بود و احساسات شان موج میزد، با رهائی خشمگینانه این فریاد، در سراسر کشور از کلیه اقوام و مذاهب به سوی خود کشیده و وارد صحنه مبارزات علنی بسازد. در سال ۱۳۴۸ ش نیز جریان "شعله جاوید" با حمایت از اعتصابات و تظاهرات عمومی پوهنتون کابل و به حمایت از کانکور زده های پوهنتون وارد عرصه مبارزه خیابانی شد. این جریان از نظر کثرت هواداران و شهرت شخصیت های مطرح آن و پیگیریش در مبارزات بر همه حریفان برتری داشت. هنوز در کابل تظاهرات دفاع از کانکور زده ها به پایان نرسیده بود که حادثه ۲۳ ثور با حمله پولیس به مکتب ابن سینا و شهادت "اصیل" شاگرد صنف هشتم آن مکتب به میان آمد، پس از آن حادثه ۲۹ ثور حمله پولیس به حریم پوهنتون کابل به وقوع پیوست که به استادان پوهنتون نیز بی حرمتی شده آنها را هم به صف محصلان در تظاهرات کشانید. دولت برای جلوگیری از این اعتصابات و تظاهرات پوهنتون را تعطیل کرد و "شعله ای" ها را محرک و مسبب اعتصابات و تظاهرات خواند. شعله ای ها در تمام این اعتصابات و تظاهرات نقش کلیدی داشتند و شخصیت های سخنور شان از شهرت و محبوبیت خوبی برخوردار بودند. چهره های برجسته پوهنتونی شان مثل علی حیدر لهیب، عبدالاله رستاخیز، سیدال سخندان، نادر علی دهاتی (که بعداً قهرمانانه به شهادت رسیدند) و... آنچنان نمونه های از انسانهای با کرکتر، دانشمند، سخنور، با اخلاق و انسان دوست و با دشمن سازش ناپذیر و در مبارزه پیگیر بودند، که هرگز نمیتوان آدمک های مثل نجیب (بعداً رئیس جمهور)، وکیل (وزیر خارجه) و یا گلبدین حکمتیار (بعداً صدر اعظم) و غیره را حریف شان به حساب آورد. از همین جاست که یک عقده حل نشدنی روانی نیز برای خلقی- پرچمی ها واخوانی ها علیه شعله ای ها به وجود آمد که حتی همان زمان حاضر بودند در زدن شعله ای ها با دولت همکاری کنند، که کردند.

رهبران جریان "شعله جاوید" در آن زمان معتقد بودند که خلقی- پرچمی ها و اخوانیها نیروهای وابسته به اجانب هستند که مملکت را به وابستگی میکشانند و لذا خیلی کم با آنها عمل مشترک میکردند، چنانکه دیدیم آنها درست میگفتند.

نفوذ جریان شعله به مثابه جریان اکثریت تنها در کابل محدود نبود، این جریان واقعاً جریانی فرا قومی، فرا ملیتی و شامل تمام اقوام و ملیت ها در سراسر کشور میشد. در عده ای ولایات، به ویژه در مزار شریف و هرات تظاهرات و اعتصابات را شعله ای ها توسط شخصیت های محبوب و توانمندی رهبری میکردند و خلقی- پرچمی ها و اخوانی ها در اقلیت محض میماندند. در هرات به تاریخ دهم سرطان ۱۳۴۸ ش پولیس بر تظاهرات متعلمین حمله کرد و عده را به خون کشید. مردم هرات متحدانه به حمایت از فرزندان شان جلو پولیس را گرفتند، پولیس فرار کرد و برای بد نام سازی مردم چند موتر را به آتش کشید. شعله ای ها به کمک مردم امنیت شهر را دوشبانه روز به عهده داشتند که رادیوی "بی بی سی" هم همان زمان از آن ذکر کرد. درین مدت هیچ اتفاق بدی از قبیل دزدی و جرایم دیگر صورت نگرفت. چه مردم شعله ای ها را راستکار و صادق میدانستند و به آنها کمک میکردند. خلاصه اینکه رهبری های محفلی شعله ای ها که هرگز پای ایجاد تشکل واحد نرفتند و به رهبری واحد تبدیل نشدند خط تظاهرات علنی را در دستور کارشان قرار داده بودند و لذا در اکثر شهرهای کشور شعله ای ها دست به تظاهرات خیابانی میزدند و افراد شان به حیث سخنران به نتیجه کشیده شده و علنی میشدند. این جریان هرگز به سطح یک سازمان سرتاسری متشکل نشد چه رسد به اینکه کسی آنرا به غلط حزب "شعله ای" ها بگوید. با اینحال دولت در یک سرکوب عمومی جریان شعله تعداد زیادی از شعله ای ها را در ولایات مختلف به زندان انداخت و با شکنجه و تبعید به حبس های طویل المدت محکوم کرد. در بین این زندانیان شعله ای از دکتور وانجینر و استادان پوهنتون یا محصل، معلم و متعلم گرفته تا کارگر و دکاندار و روحانی و شاگردان مدارس دینی از ملیت ها و مذاهب مختلف دیده میشدند که جرم همگی شان شعله ای بودن، بود. دولت وقت جریان شعله را دشمن اصلی خود تشخیص کرده بود و شعله ای ها هم واقعاً با استبداد و ارتجاع سازش ناپذیر بودند. دفاع قاطع و منطقی شان در زندانها یکی از صفحات حماسی تاریخ مبارزات کشور ماست که اسناد آن هنوز هم نزد بعضی ها موجود است.

بعد از این تلفات وسیع سرتاسری بود که نطفه هائی از انتقاد بر سبک کار جریان شعله و علنی گری هایش از درون جریان شکل گرفت. از آنجا که جریان شامل محافل مختلف بود و تشکیلات واحد نداشت، هر محفل انتقاد را متوجه محفل دیگر میدانست ولی روحیه عموم انتقادات را بیشتر متوجه محفل یاری ها و محفل محمودی ها (س. ج. م) میکرد. با چنین وضعی طبیعی بود که با تکامل فهم و سطح مبارزه اختلافات روز به روز بالا بگیرد تا بالاخره در درون زندان بین رهبران محافل به انفجار رسید. این زمانی بود که سازمان جوانان مترقی به پاسخ انتقادات محافل دیگر برای بار اول خود را به رهبران محافل دیگر "سازمان" معرفی کرد و از آنها خواست که به او مدغم شوند و عضویتش را بپذیرند. این امر به جای حل قضیه، بیشتر به اختلافات دامن زد. چه محافل دیگر مثل محفل انجینر عثمان، محفل شاهپور و محفل رستاخیز، که هر کدام نقش برجسته ای در جریان داشتند و قربانی داده بودند، فکر کردند که مورد بی اعتمادی و بی اعتنائی سازمان جوانان مترقی قرار گرفته اند و به آنها توهین و حتی خیانت صورت گرفته است. ازین تاریخ به بعد جریان نیرومند شعله جاوید که محافل آن در یک وحدت جریانی کنار هم قرار گرفته بودند به جای تشکل سازمانی به سوی تشتت و پراکندگی رفت. حال دیگر محافل مختلف آن حتی در تقابل هم قرار میگیرند و نشراتی هم به انتقاد از محفل بزرگتر بیرون میدهند. از جمله محفل انجینر عثمان با نوشته "پس منظر تاریخی" موضعگیری هایش را بیرون میدهد که از طرف (س. ج. م) به چه گوارانیسم متهم میشود. گروه دیگری که به رهبری دکتور فیض از س.

ج. م. جدا شده نیز با نوشته "باطرد اپورتونیسیم" موضع (س. ج. م) را انتقاد میکند که س. ج. م آنرا اکونومیسم میخواند. محفل رستاخیز با نوشته "چه باید بود؟" مشی حاکم را مشی خورده بورژوائی میخواند که س. ج. م طی شبنامه ای تحت عنوان "انقلابی گری خورده بورژوائی را به دور افکنیم" آنها را آوانگار دیست خواند. به همین ترتیب مبارزات درونی شدت میگرفت.

حادثه دلخراش ۲۹ جوزای ۱۳۵۱ ش که در آن عده زیاد طالب و چلی مسلح و غیرمسلح به سازماندهی اخوانی ها و کمک دولت وقت در پوهنتون برسر محصلین شعله ای ریختند و به شهادت "سیدال سخندان" به دست گلبدین و باندش منجر شد، بر شدت اختلافات درونی جریان افزود. با اینحال تضاد های درونی جریان حاد شده میرفت و تجزیه جهت عمده گشته بود.

آخرین میتنگ جریانی به شرکت تمام محافل شامل جریان "شعله جاوید" به تاریخ ۱۰ عقرب ۱۳۵۱ ش در مقابل فاکولته طب پوهنتون کابل برگزار شد که همه محافل آن تعهد کرده بودند در برابر اتهامات ناروای حزب خلق که حادثه قتل یک متعلم لومپن دارالمعلمین هرات را که در یک مسأله شخصی به دست یک لومپن دیگر به قتل رسیده بود، بهانه قرار داده و عده ای از منسوبین محفل رستاخیز را به آن متهم میکرد، موضع مشترک بگیرند. ولی با سخنرانی آغازین "یحیی آذرخش" که به نمایندگی از س. ج. م بر محافل دیگر تاخت، این میتنگ به هم خورد و پس از آن نیز در مکاتب و پوهنتون طرفداران محافل جریان شعله جاوید در مقابل هم قرار گرفتند و جریان نیرومند "شعله جاوید" به بیشتر از آحاد اولیه اش تجزیه شد. ازین تاریخ یعنی دهم عقرب ۱۳۵۱ ش (سی و چهارسال قبل از امروز) دیگر هرگز و در هیچ جای افغانستان حرکتی، اعتصابی، مظاهره ای و جریان واحدی به نام "شعله جاوید" برآمد نکرده، بلکه در آغاز تجزیه شان به نام "انتقادیون" و "مدافعین" و بعد ها به نام محافل شان یاد میشدند.

خواننده عزیز خوب توجه کنید! از سال ۱۳۵۱ ش دیگر عملاً و رسماً جریانی به نام "شعله جاوید" وجود ندارد ولی معامله گران سیاسی امروز ۳۴ سال بعد هم کسانی راحق و ناحق به آن نسبت میدهند و برایش بد و بیراه میگویند. بعد از کودتای نکبتبار ثور ۱۳۵۷ ش برخی از محافل باقی مانده آن جریان و گروههای دیگری با هم متحد شده و سازمانهای مختلف را به وجود آوردند که هیچ یک نام "شعله جاوید" و یا "سازمان جوانان مترقی" را بر خود نگذاشت. حال هم اگر کسی این نام ها را بر خود بگذارد، یقیناً این یک سرقت تاریخی است. بناءً بعد از ۳۴ سال انحلال رسمی جریان "شعله جاوید" هنوز هم کسی را مربوط "حزب" یا "سازمان" "شعله جاوید" گفتن اگر از بیخبری تاریخی-سیاسی نباشد چیز دیگری جز پلیدی نیت نیست.

جنبش چپ را بعد از سالهای ۱۳۵۷ ش دیگر نه "شعله ای" بلکه میتوان ساوویی، سامائی، رهائی، اخگری، پیکاری و ... گفت که هر یک تشکل شانرا داشته و بعضاً تا هنوز دارند و این اسم های با مسما است. ولی شعله ای گفتن این جنبش، دیگر هیچ واقعیت تشکیلاتی ندارد. تاریخ جنبش ها نیز گویای این حقیقت است که وقتی حزب و یا جریان سیاسی، به هر دلیلی منحل و یا تجزیه میشود، دیگر حتی اعضای منفرد آنها به نام آن یاد نمیشوند. مثلاً "حزب خلق" دکتور عبدالرحمان محمودی فقید به دلایلی از بین رفت. حال کسی نمیتواند آقای عبد الحمید مبارز را که در آن وقت عضو آن حزب بوده هنوز هم به آن منسوب بداند. و یا کسی حتی اگر نام حزب و یا یک جریان تاریخی را سرقت کرد و یا از روی حسن نیت آن نام را بر خود گذاشت با این حال هم این نام تازه الزاماً حامل خصوصیات و ماهیت آن نام تاریخی نیست. چنانکه "حزب خلق" تره کی هرگز هیچ قرابت و شباهت و یا نسبتی به حزب خلق دکتور محمودی فقید ندارد و یا اینکه "حزب وطن" نجیب هرگز تداوم و یا میراث خوار "حزب وطن" مرحوم غبار نیست و ...

باید متذکر شد که جریان شعله جاوید با همه خوب و بد هایش به عنوان یک روند سیاسی- اجتماعی در تاریخ کشور ما ثبت شده است و اثراتش به مثابه یک شبح تا هم اکنون در روند سیاسی جامعه ما در گردش است که مرتجعین رنگارنگ تا هنوز هم از آن میترسند. و هیچ کس نمیتواند آن مبارزات صادقانه و ایثارگرانه و اثرات پایای آن را از تاریخ بزداید.

درینجا مایلیم چند نکته جمع‌بندی شده در مورد جریان "شعله جاوید" را که در یک جزوه منتشر شده نقل کنم :

۱ - جریان شعله جاوید با سردادن فریاد خشمگینانه ضد ارتجاع و استبداد کانون تجمع ده ها هزار فریاد گره شده نسل جوان خشمگین کشور گردید و به سرعت جنبشی را ایجاد کرد که در ماقبل خود سابقه نداشت، و حتی میتوان گفت بعد از سالهای رکود، جنبش پُرشور و فراگیر فرا قومی و فراملیتی را در سرتاسر کشور به وجود آورد، و این بزرگترین دستاورد جریان شعله جاوید است که میتوان آنرا بذرافشانی گستره نامید.

۲ - جریان شعله جاوید در وجود آحادش- علی رغم کمبودها- نسل روشنفکری را به میدان کشید و یا عرضه کرد که اکثریت عظیم شان از پاکترین و بیباکترین و عملورز ترین جوانان کشور بودند و بعدها جانمایه های پر بار سیاستگذاری های انقلابی شدند که حتی میتوان گفت جمعی از بهترین اندیشه ورزان انقلابی کشور نیز از آن برخاستند. به طور مثال شهید سیدال سخندان (اولین شهید این جریان )، شهید لهیب، شهید رستاخیز، شهید اکرم یاری، شهید پویا، شهید دکتور فیض، شهید ازهر، شهید تیمور، شهید بهمن، شهید انجینر قدوس، شهید جرئت، شهید سرمد، شهید کریم، شهید غلام محمد(ماما)، شهید حسین طغیان، شهید لطیف محمودی، شهید محسن و دهها شهید و شاهد دیگر در زمره اندیشمند ترین و عملورز ترین روشنفکران جامعه ما به حساب می‌آیند که از درون همین جریان قد برافراشته و فراتر از تیره و تبار، ولسوالی و شهر از هر گوشه وطن در راه تامین عدالت و رفاه وطن و وطندار گام گذاشتند و پاکبازانه جان باختند.

آری، بهترین فرزندان پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، هندو و . . . و از هر ولایت و ولسوالی را میتوانستید در جریان شعله بیابید که اکثر شان از شهیدان سرفراز وطن ما هستند.

۳ - اثر گذاری سیاسی این جریان به مثابه اولین جریان چپ مطرح شده در کشور به حدی بود که تمام مرتجعین در قدرت و یا در انتظار قدرت را به هراس انداخته بود و هر حرکتی را که خلاف منافع خود میدیدند به شعله ای ها نسبت میدادند و حتی چنانکه شاهدیم تا همین حالا هم حرکات انقلابی را شعله ای میگویند.

۴ - این جریان با سرافرازی تمام مستقل زیست و کلاً میتوان گفت که هرگز سر به آستان ارتجاع- امپریالیسم و هیچ اجنبی فرود نیآورد. از هیچ بیگانه ای کوچکترین کمکی دریافت و حتی درخواست هم نکرد. اتهام وابستگی به کشور چین یک اتهام مغرضانه و فریبکارانه بیش نیست. جالب این جاست که اتهام وابسته بودن جریان شعله جاوید را کسانی نشخوار میکنند که خودشان به دست اجانب به وجود آمده اند و تا مغز استخوان نوکر و برده و جیره خوار اجانب گوناگون هستند و وابستگی چنان در ماهیت و خصلت شان عجین شده که تبدیل ارباب و ولینعمت خارجی هم برای شان مثل آب خوردن است. ذکر اتهام وابستگی از جانب این اجیران مادرزاد به دیگران مصداق همان ضرب المثل "بگیر که نگیریت" است.

جریان شعله جاوید با روحیه ضد استبدادی و ضد امپریالیستیش به هیچ گونه اجنبی پرستی و تجاوزی تحت هیچ نامی تن نداده است و به مثابه یک جریان آزادیخواه و مردمی به تاریخ سپرده شد. بناءً هیچگونه لکه ننگ و وابستگی، تسلیم طلبی و وطن فروشی- که خصیصه رقیبانش است - به آن نمیچسبد و هیچ تسلیم طلب و بیگانه پرستی هم که تجاوز اجانب به کشورش را توجیه و تائید کند، هرگز به آن جریان آزاد منش تاریخی نسبت ندارد.

در اخیر چه کسی بخواد و چه نخواهد تاریخ به شکل انکارناپذیر گواهی میدهد که "شعله ای ها" وطن شانرا به هیچ اجنبی تحت نام هیچ عقیده وادعائی نفروختند. درحالیکه مخالفین پرمدهای خلقی- پرچمی و اخوانی آنها با ساز و نغاره وعلنی بارها و بارها وطن را به اجانب رنگارنگ معامله کردند و میکنند.

"شعله ای" ها هرگز دست شان به خون هموطنان شان آلوده نشد و هرگز دست به کشتن انسانی نزدند. درحالیکه مدعیان خلقی- پرچمی و اخوانی آنها چنان وحشت وکشتاری درحکومت های مستعجل شان کردند که به حق مقام بزرگترین قاتلین و جنایتکاران تاریخ را مستحق میشوند، که گورهای دستجمعی و هزاران یتیم و بیوه وطن شاهد این مدعا هستند.

"شعله ای" ها حتی خشتی ازآبادی های وطن را بیجا نکردند، درحالیکه خلقی- پرچمی ها و اخوانی ها به همراهی اجانب سرتاسر وطن را به خاک یکسان ساختند و شما همه شاهدان زنده آن هستید.

"شعله ای" ها هرگز به ارزش های پسندیده و نوامیس ملی مردم و کشور شان نه تنها بی احترامی نکردند که سخت پایبند و حافظ این ارزش ها و نوامیس بودند. در حالی که خلقی- پرچمی ها و اخوانی ها هیچ ارزش و نوامیس ملی را بدون تجاوز نگذاشتند و از آخور هر ایسم و ایسم ناهنجاری تغذیه کردند و این را فرد فرد هموطنان ما میدانند و . . .

حال امید است خواننده محترم تا حدی پی برده باشد که "شعله جاوید" چه بوده، و آنهاییکه حق و ناحق علیه آن جریان تاریخی که حال دیگر مربوط به گذشته است هياهو راه میاندازند، کیانند و چگونه میخواهند با این هوچیگری ها ماسکی برچهره های قیر اندود خود بکشند و ذهنیت ها را مغشوش بسازند. غافل ازینکه مردم ما دیگر تجربه مستقیم سی ساله از عملکرد زشت آنها دارند و درین تجربه میتوانند غش را از سیمین جدا سازند.

آری! آنچنانکه همیشه شعله ای ها میگفتند:

خوش بود گر محک تجربه آید به میان  
تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد.

توضیحات:

- (۱) - اخوانی ها به جریانی میگفتند که در دهه چهل شمسی از ترکیب روحانیت وابسته به استبداد و استعمار تشکیل شده بود، به اضافه یک عده جوانانی که با اندیشه های مودودی، سید قطب، حسن البنا و خمینی آشنا گردانیده شده بودند. به استثنای یک عده معدود شان اکثریت قریب به اتفاق آنها با تشکل در تنظیمهای جهادی و غیره به عاملین دستگاه های قدرت پاکستان، ایران و کشورهای ثروتمند نفتی اسلامی و سایر قدرت های درگیر درحوادث منطقه تبدیل شده و به صدها بخش منشعب گردیدند. هم اکنون بخشی از سازمان القاعده و تروریسم جهانی ریشه در این جریان دارد.
- (۲) - سوسیال امپریالیسم به اتحاد شوروی بعد از استالین اطلاق می شد و به معنی آن بود که این کشور در ظاهر از سوسیالیسم حرف زده و در عمل کشور امپریالیستی بود.
- (۳) - رویونیسم به جریان فکری گفته میشود که با تجدید نظر به اساسی ترین احکام مارکسیسم این اندیشه را از ماهیت انقلابی آن تهی میسازد.